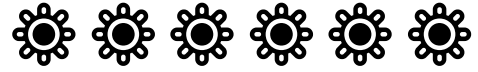


مرد یخی | ترنج , ۰۸,۰۲,۲۰ ❁

[۲۰:۴۳]



#پارت ۱۳۸

#ترنج

هوف نه اصلا بیخیال نگاهم به ساعت بود تازه یک  
ساعت گذشته بود گوشیم در آوردم و شماره بهار گرفتم

بوق اول که زد شد رد تماس داد فکر کنم چون زد  
مشغوله خیالم راحت شد چون کنار گوشیش بود بعد از  
گذشت چند دقیقه یه پیامک برام امد سریع گوشیم باز  
کردم پیام از بهار بود

نوشته بود: مامان خوبم الان نمیتونم حرف بزنم پیام بهت  
زنگ میزنم نگرانم نشو

همین پیامش برام خیلی بود که یکم از آشوب دلم کم شه  
نفس عمیقی کشیدم  
کاش زودتر کار بهار تموم بشه بیاد

سرم گذاشتم روی بالشتک مبل و چشمم بستم یکم  
بخوابم تا بهار بیاد

خوابم نمی برد اینقدر تکون تکون خوردم تا چشمم گرم  
شد و خواب رفتم

به افتخار مادر عروس دست بزید  
با تعجب به اطرافیانم نگاه کردم اینجا کجا بود چرا به  
من نگاه میکردن

صدای های اطرافم داشت عذابم میداد هیچکدوم از  
چهرها برام آشنا نبود رفتم جلوتر که دیدم سفره عقد  
پهن شده و آرش و ینفر نشستن روی صندلی

با دیدن آرش شوکه شدم روی صورت عروس تور بود  
نمی تونستم بینم عروس کیه من اینجا چیکار میکردم  
آرش اینجا چیکار می کرد خدایا چرا به من گفت مادر  
عروس همینجور گنگ ایستاده بودم که دستی نشست رو  
شونم با ترس چرخیدم

عقب که دیدم متین پشت سرمه

با حیرت نگاهش کردم خدایا اینجا چخبر بود متین من  
آرش اینجا باهم چیکار می کردیم انگار لال شده بودم و  
نمی تونستم

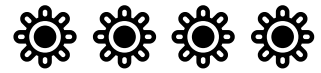
حرفی بزنم با صدای عاقد همه سر صدا تا خوابید عاقد  
شروع کرد به خطبه خواندن با شنیدن اسم بهار ناگهان به  
طرف جایگاه عقد دویدم و تور عروس دادم بالا وای نه  
این بهار بود؟؟ دختر من؟؟ کنار پدرش؟؟ پشت جایگاه  
عقد.... غیر ممکنه نه این امکان نداره...

یهو انگار صدام رها شد و از حالت سکوت رها شدم  
شروع کردم به جیغ زدن  
جیغ میزدم و دست بهار می کشیدم نه نه این امکان  
نداره

دست بهار تو دستم بود که دیدم آستین لباس عروس  
بهار خونی شده دستام از دور دستش رها کردم که بهار  
با بغض گفت: مامان دستمو زخم کردی حالا دلت خنک  
شد؟؟؟ حالا میخوای عروسیم خراب کنی ؟؟؟؟  
امدم جواب بدم که آرش با خنده کریهی گفت: سوپرایز  
شدی؟؟؟ حالا بهتره از اینجا بری تا پرتت نکردم بیرون  
و.....

❁ مرد یخی | ترنج | ❁ ۰۹,۰۲,۲۰

[۱۹:۵۵]



#پارت ۱۳۹

#ترنج

...امدم جواب بدم که آرش با خنده کریههی گفت: سورایز  
شدی؟ حالا بهتره از اینجا بری تا پرتت نکردم بیرون

یه نفر از پشت دستم کشید نه نه من نمیخواستم برم  
جیغ میزدم ولم کنید آشغالها و لم کنید کسافتا شما  
بیشرفین

ولم کنید دخترمو ول کنید بزارید ببرمش  
متین متین تور خدا بهم کمک کن بگو ولم کنن متین بگو  
بزارن دخترم ببرم منو به زور می کشیدن تا بپرن بیرون

صدای جیغام هر لحظه ضعیف تر میشد و بهار از دیدم  
محو می شد داشتم

چرا کسی کمکم نمی کرد؟ چرا کسی به حرفام توجه نمی  
کرد خدا لعنتتون کنه ولم کنید

با تکون های شدیدی که خوردم از جام پریدم با شوک  
به اطرافم نگاه کردم بهار روبه روم نشسته بود با ترس  
گفت: ماما خوبی؟؟ چی شدی؟ داشتی خواب بدی می  
دیدی؟ چرا جیغ میزدی؟ مردم از نگرانی

هیچی نگفتم تو شوک بودم یعنی اینا همه خواب بود بهار  
سالم جلوی منه  
پس .... پس اون خواب برای چی بود

بهار وقتی دید چیزی نمیگم منو تکون داد و گفت: مامانم  
قربونت برم خوبی؟؟ تو رخدا یه حرفی بزن داری نگرانم  
می کنی میخواد زنگ بزنم به عمو متین؟؟؟

گُلوم خشک شده بود انگاری که واقعا جیغ زدم به سختی  
گفتم: نه خوبم پاشو یه لیوان آب برام بیار



بهار سریع از جاش بلند شد و به طرف آشپزخونه رفت  
کیفش جلو پام بود مثل اینکه تازه امده بود خداروشکر که  
امد و گرنه من تو خواب سخته می کردم

بهار امد جلوی پام نشست و لیوان آب داد دستم سریع و  
یه نفس لیوان آب خوردم  
که بهار لیوان از دستم گرفت

نگاهش کردم خداروشکر سالم بود دستام گذاشتم دو  
طرف صورتش و خیره شدم بهش خدایا خودت مراقب  
بچم باش من این بچه رو به سختی بزرگ کردم جون و  
زندگیم این بچست ازم نگیرش اگه هر مشکلی چیزی  
هست من حاضرم تحمل کنم اما بلایی سر بچم نیاد

بهار کف دستم بوسید و گفت: چیشدی قربونت برم مردم  
از نگرانی چرا چشمت اینقدر نگرانن چرا دستات  
سرده؟؟؟ چی کابوس می دیدی مامان؟؟

حالا به بهار چی می گفتم؟ می گفتم چه خوابی دیدم؟ یا  
می گفتم پدرت کیه؟؟

بهار می که فکر می کرد پدرش مرده حالا من چی بگم؟؟  
بعد از چند لحظه سکوت گفتم: چیزی نیست فقط چون  
یکم نگران تو بودم داشتم کابوس می دیدم و.....